

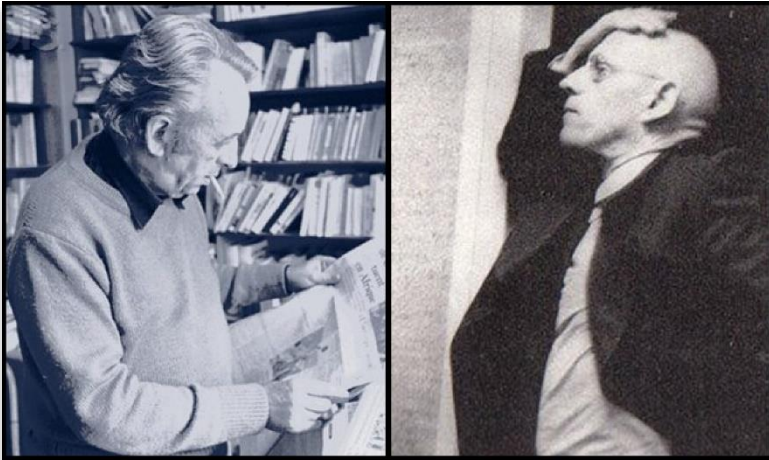
مسئله‌مندسازی پروبلماتیک: فوکو و آلتوسر

مارک جی. ای. کلی *



ترجمه‌ی مهدی پنجعلی‌پور

با احترام به علی‌اکبر سعیدی سیرجانی و فریبرز رئیس‌دانا^۱



*متخصص فوکو و استادیار در دانشگاه سیدنی غربی

لویی آلتوسر و میشل فوکو با یکدیگر در «اکول نورمال سوپریور» خیابان اولم در پاریس ملاقات کردند. در سال‌های دانشجویی فوکو، آلتوسر که سن‌وسال بیشتری داشت، به‌عنوان مدرس مشغول به کار شد و با مشاوره و کمک‌هایش به‌نوعی راهنمای فوکوی جوان بود. فوکو متأثر از آلتوسر، جذب حزب کمونیست فرانسه شد. با وجود این، کمی بعد از آن جدا شد. شنیده‌ها حاکی از آن است که جدایی فوکو از حزب تشویق و تمجید آلتوسر را همراه داشته است. ارتباط آلتوسر با حزب کمونیست توأم با تعهدی استوار و تردیدی دوسویه و عمیق بود: او بیشتر عمرش را عضو حزب باقی ماند؛ ولی کوشید حزب را از درون دچار تغییر سازد. فوکو خیلی زود از «اکول نورمال» فارغ‌التحصیل شد و از آن مؤسسه نیز جدا شد؛ برخلاف آلتوسر که بیشتر عمرش را در آن‌جا به‌عنوان عضو دائم کادر آموزشی گذراند، هرچند روابط دوستانه‌ی آن‌ها همچنان برقرار ماند. هر دو در آن زمان، با گرایش فکری همسانی معروف به «ساختارگرایی»^۲ شناخته می‌شدند، گرچه هیچ‌یک این توصیف را با طیب‌خاطر نپذیرفتند.

من در این جستار رابطه‌ی این دو را از منظر این شماره‌ی مجله‌ی *انگلکی*^۳ دیده و بررسی خواهم کرد؛ یعنی از طریق پرداختن به مفهومی که هر کدام از این دو در دایره‌ی واژگان خود از واژه‌ی پروبلم^۴ برگرفته‌اند، منظور پروبلماتیک^۵ و پروبلماتیزاسیون^۶ است.

۱۹۶۵: پروبلماتیک^۷

بحشم را با بخشی از سخن آلتوسر آغاز می‌کنم که در آن به‌واسطه‌ی درکی هم‌بسته با یکی دیگر از مفاهیم کلیدی‌اش یعنی «گسست معرفت‌شناختی»^۸، تعریفی ساده از چیزی به دست می‌دهد که «پروبلماتیک» می‌خواند. همچنین شرحی از منشأ این دانش‌واژه‌ها ارائه می‌دهد (اگرچه که همچنان اهمیت ریشه‌شناختی مفهوم «پروبلماتیک» را روشن نمی‌کند):

بدون نظریه‌ای از تاریخ صورت‌بندی‌های نظری،^۹ درک و بیان چیزی که دو صورت‌بندی نظری متفاوت را متمایز می‌کند، ناممکن است. می‌توان بدین‌منظور مفهوم پروبلماتیک را از ژاک مارتین^{۱۰} به عاریت گرفت تا وحدت خاص یک صورت‌بندی نظری و از همین روی جایگاه این تفاوت خاص را مشخص کرد.

مفهوم «گسست معرفت‌شناختی» را از گاستون باشلار^{۱۱} وام گرفته‌ام تا «جهش»^{۱۲} در پروبلماتیک نظری را که مقارن با بنیادنهادن رشته‌ای علمی است نشان دهم. (For Marx 32)^{۱۳}

بنابراین، پروبلماتیک‌ها مختص صورت‌بندی‌های نظری خاص‌اند، و بدین ترتیب با «breaks» (coupures: به معنای دقیق کلمه «برش‌ها»^{۱۴}) از یکدیگر جدا می‌شوند. آلتوسر در استعاره‌ای ترکیبی، گسست را جهش در پروبلماتیک^{۱۵} می‌خواند؛ اگرچه به‌طور مشخص، این جهش تنها زمانی رخ می‌دهد که یک رشته‌ی علمی ایجاد شود. هرچند ارجاع آلتوسر برای هر یک از این مفاهیم به مارتین و باشلار از سوی خوانندگان پذیرفته شده است، اما در واقع هر دو محل تردیدند. باشلار در مقام فیلسوف برجسته‌ی علم فرانسوی در قرن بیستم برای اغلب خوانندگان آلتوسر نامی آشنا و مأنوس بود، اما نام مارتین تنها در حلقه‌ی نزدیک به آلتوسر شناخته شده بود، زیرا این فیلسوف جوان هیچ‌وقت عهده‌دار مقامی دانشگاهی نشد یا اثری منتشر نکرد. او در ۱۹۶۴ یک‌سال پیش انتشار متن یادشده در نخستین گلچین نوشته‌های آلتوسر، برای مارکس^{۱۶} خودکشی کرد. آلتوسر این مجموعه را به مارتین تقدیم کرد. شاید بتوان گفت که گستردگی ارجاع مفهوم پروبلماتیک به مارتین به این دلیل است که در آن مقطع برای تأثیرپذیری از مارتین بسیار ارزش قائل بود. همچنین بنابر گفته‌ی آلتوسر، مارتین همان‌قدر به فوکو نزدیک بود که به آلتوسر؛ اما ما صرفاً گفته‌ی آلتوسر را در این باب داریم (The Future Lasts 133)؛ فوکو، در اظهاراتی که به‌طور عمومی در دسترس است، مطلقاً به مارتین اشاره‌ای نمی‌کند.^{۱۷}

هرچند آلتوسر کلمه‌ی پروبلماتیک را از دوستش مارتین گرفته است، اما مارتین مشخصاً خودش این دانش‌واژه را ابداع نکرده است. پاتریس مانلیه^{۱۸} چنین بحث کرده است که این مفهوم ابداع گاستون باشلار است. باشلار از این دانش‌واژه در خردگرایی کاربردی^{۱۹} (۱۹۴۹) خود، به‌طور سنجیده و متواتر بهره برد و تأثیری چشم‌گیر بر مارتین که بر رساله‌اش نظارت می‌کرد، نهاد. این احتمال وجود دارد که در مقایسه با باشلار، مارتین این مفهوم را در اندیشه‌ی خود برجسته‌تر کرده باشد: میسی^{۲۰} نشان می‌دهد که پروبلماتیک، مفهوم کلیدی اندیشه‌ی مارتین بوده است؛ درحالی‌که برای باشلار دست‌کم در ظاهر این‌گونه نبود.

پروبولماتیک چندان برای باشلار مهم نبود، وی از عبارتی که آلتوسر به او نسبت می‌داد، یعنی «گسست معرفت‌شناسانه»، اصلاً استفاده نکرد. او از «انفصال‌ها»^{۲۱} به جای «گسست‌ها» صحبت می‌کند و این عبارت نه در نوشته‌های او رایج است و نه چندان با خصلت «معرفت‌شناسانه»^{۲۲} در متن باشلار آمده است. بنابراین آلتوسر با نام‌بخشی دوباره و سپس مضمون‌مندکردن مفهومی که به‌زعم وی به باشلار بازمی‌گردد، بحث او را گسترش داد. من هم مثل اتی‌ئن بالیبار،^{۲۳} می‌توانم بگویم که این مفهوم برای آلتوسر در واقع یک «مفهوم اصیل»^{۲۴} متفاوت از اندیشه‌ی باشلار است. لذا شاید متعجب شویم اگر این را دریابیم که تا چه حد مفهوم مارتین را تغییر داده است.

وقتی برای مارکس در ۱۹۶۹ به انگلیسی ترجمه شد، مترجم اثر، بن بروستر،^{۲۵} واژه‌نامه‌ای به آن افزود و آن را به ترجمه‌ی انگلیسی کتاب *خوانش سرمایه*^{۲۶} نیز ضمیمه کرد. این واژه‌نامه تعریف هر دو مفهوم «گسست معرفت‌شناسانه» و «پروبولماتیک» را مشخص می‌کند. در هر دو مورد، بروستر ریشه‌شناسی نادرستی می‌کند که اصالت آلتوسر را دست‌کم می‌گیرد و در عوض اعتبار نابه‌جایی به فوکو می‌دهد. بروستر همچون آلتوسر مفهوم گسست معرفت‌شناختی را به باشلار نسبت می‌دهد و به استفاده‌ی فوکو و کانگیم^{۲۷} از آن نیز اشاره‌ای نمی‌کند. گمراه‌کننده است اگر ابداع و استفاده‌ی فوکو معرفت‌شناختی را فقط به آلتوسر نسبت دهیم. فوکو در سراسر آثارش «گسست» باشلار را به «برش» آلتوسر ترجیح داده است، حتی اگر بتوان از جابه‌جایی مفاهیم و دایره‌ی واژگان مشابه در آثار هر یک از این دو متفکر صحبت کرد.

بروستر معتقد است در جنون و تمدن فوکو یک مفهوم مرتبط با «پروبولماتیک» وجود دارد. مشخص نیست منظور بروستر از «مفهوم مرتبط» چیست، اما محتمل‌ترین دانش‌واژه خود «پروبولماتیک» است که فقط دو بار در جنون و تمدن^{۲۸} استفاده شده، اما در ترجمه‌ی همان اسم فرانسوی «*problématique*» می‌آید که بروستر در کار آلتوسر آن را «*problematic*» ترجمه می‌کند. شایان توجه است که جنون و تمدن، اثر بسیار مختصری از نسخه‌ی کامل «*Histoire de la folie*» است که اخیراً با عنوان *تاریخ جنون*^{۲۹} [به انگلیسی] ترجمه شده و در آن «*problématique*» هم به‌صورت «*problematic*» و هم «*problematics*» برگردانده شده است.^{۳۰}

در هر صورت، این واژه فقط ده بار در کتاب اصلی قریب به هفتصد صفحه‌ای دیده می‌شود؛ لذا قابل قیاس با برجستگی آن در کار آلتوسر نیست. برای نمونه در جستار هم‌زمان «در باب مارکس جوان»،^{۳۱} آلتوسر در کم‌تر از چهل صفحه حداقل بیست‌وهشت مرتبه از این واژه استفاده می‌کند. بنابراین، آلتوسر حق داشت که از مترجم انگلیسی‌اش برنجد که استفاده از این واژه را به فوکو ربط می‌دهد، حتی اگر تاریخ جنون در فرانسه پیش از نوشته‌ی دیگر آلتوسر و با همان اهمیت ظاهر شود. آلتوسر این اثر را بسیار مهم دانست و تصمیم گرفت در سال ۱۹۶۲ مطلبی در این باب بنویسد.

آلتوسر پیش از انتشار اثر، در ضمیمه‌ی واژه‌نامه با بروسر مخالفت کرد. در آن‌جا، آلتوسر نسبت میان اندیشه‌ی فوکو و خودش را ناچیز خواند:

او شاگردم بود و ردپایی از نوشته‌هایم مانند برخی از صورت‌بندی‌ها در کارش دیده می‌شود. اما (باید خاطر نشان کرد با توجه شخصیت فلسفی خاص او) معانی صورت‌بندی‌های ظاهراً عاریت‌گرفته از من در قلم و اندیشه‌ی او تغییر کرده و کاملاً در معنای دیگری به کار رفته است.^{۳۲}

به‌نظر می‌رسد پاسخ آلتوسر تا حدی از اعتبار فوکو می‌کاهد، حداقل در زبان انگلیسی، توصیف او به‌عنوان «شاگرد»، برتری آلتوسر در این رابطه را اغراق‌آمیز جلوه می‌دهد. با همه‌ی این تفاسیر ظاهراً این فوکوست که بیشتر بر آلتوسر تأثیر گذاشته است. آلتوسر در آثار برای مارکس و خوانش سرمایه بارها به فوکو ارجاع می‌دهد؛ اما فوکو هرگز به این معنا به آلتوسر ارجاع نمی‌دهد. هرچند آلتوسر هم‌چنان عمداً یا سهواً اصرار دارد بگوید فوکو پروبلماتیک را به‌مثابه‌ی مفهومی خاص به کار می‌برد.

وجود این واژه در دایره‌ی لغات فوکو دلیلی بر این نیست که او ادراکی متمایز از آن داشته باشد. وی در طول زندگی حرفه‌ای خود پروبلماتیک را در معنایی ساده و ابتدایی استفاده می‌کند؛ او در مقدمه‌ی یکی از اولین آثارش در ترجمه‌ی سال ۱۹۵۴ از بین‌وانگر،^{۳۳} از «پروبلماتیک دوگانه»^{۳۴} بین‌وانگر، یعنی ترکیب پدیدارشناسی و روان‌کاوی، صحبت می‌کند؛ در تولد کلینیک^{۳۵} (۱۹۶۳) دوبار به «پروبلماتیک علی»^{۳۶} و بعدتر «پروبلماتیک ذوات»^{۳۷} اشاره می‌کند؛ در نظم اشیاء^{۳۸} (۱۹۶۶) چهاربار از «پروبلماتیک اخلاقی منفعت»^{۳۹} سخن می‌گوید. این پروبلماتیک بازنمایی را دور زده و

«اندیشه‌ی مدرن» را بنا کرده است؛ در دیرینه‌شناسی دانش^{۴۰} (۱۹۶۹) چهاربار از «پروبلماتیک اثر»^{۴۱} و «پروبلماتیک منشاء»^{۴۲} حرف می‌زند؛ در مراقبت و تنبیه^{۴۳} (۱۹۷۵) یکبار از معماری سراسربین^{۴۴} به مثابه‌ی «یک پروبلماتیک کلی»^{۴۵} یاد می‌کند؛ در *راده* به دانستن (۱۹۷۶)^{۴۶} یکبار درباره‌ی حرکت از پروبلماتیک مناسبات^{۴۷} به پروبلماتیک کالبد^{۴۸} و بار دیگر درباره‌ی پروبلماتیک دوگانه‌ی حیات و انسان صحبت می‌کند؛ در کاربرد لذت^{۴۹} (۱۹۸۴) دوبار تغییر در پروبلماتیک افلاطون را مطرح می‌کند. به نظر می‌رسد که این کاربردها با یکدیگر و با تعریف آلتوسر از پروبلماتیک به مثابه‌ی وحدتی خاص از یک صورت‌بندی نظری مطابقت دارند؛ البته بی‌آنکه مؤلف تلاشی در کشف معنای این مفهوم کند. این واژه در نوشته‌های کوتاه و مصاحبه‌هایش در قالب *گفته‌ها و نوشته‌ها*^{۵۰} قابل رؤیت است. برحسب شمارشی که انجام دادم، در چهار جلد، این واژه هفده بار در مجلد اول، سیزده بار در مجلد دوم، هفده بار در مجلد سوم و بیست بار در مجلد چهارم به چشم می‌خورد.

به نظر می‌رسد که فوکو این مفهوم را در موقعیت‌های نه‌چندان رسمی راحت‌تر به کار می‌برده تا در کتاب‌هایش. همین امر می‌تواند این حس را القا کند که این مفهوم واقعاً از آن «فوکو» نیست. البته مخاطبان او مکرر از این کلمه استفاده می‌کنند، اما فوکو صرفاً از آن برای پاسخ به پرسش‌هایی استفاده می‌کند که این اصطلاح در آن‌ها آمده است (به‌طور مثال، جوابیه مشهور او در سال ۱۹۶۸ به حلقه‌ی آلتوسری «اپیستمولوژی»^{۵۱} که در [مجله‌ی] «دفت‌های تحلیل»^{۵۲} منتشر شد).^{۵۳} هرچند این مفهوم فراگیر به محیط فکری او نسبت داده می‌شود؛ مثلاً مانیلیه اشاره می‌کند که این مفهوم در آکادمی فرانسه، به یک مفهوم استاندارد بدل شده است.

۱۹۶۶: اپیستمه^{۵۴}

با همه‌ی این تفاسیر، فوکو از مفهوم متمایزی استفاده می‌کند که می‌توان آن را شبیه پروبلماتیک آلتوسر دانست؛ این مفهوم که برای فوکو، در اثنای برش معرفت‌شناسانه رخ می‌دهد «اپیستمه» است. این مفهوم نمی‌تواند همان چیزی باشد که بروستر با ارجاع به تاریخ جنون به آن اشاره می‌کند؛ چراکه این مفهوم مربوط به

کتاب *نظم/اشیاء* فوکو است. در قاموس مفاهیم فوکو، هیچ مفهومی دقیقاً چنان که آلتوسر از این مفهوم بهره برده، این‌گونه اصیل، تکین و محدود از نظر دامنه و کاربرد نیست. علاوه بر این، نظر به اینکه *نظم/اشیاء* در ۱۹۶۶ و در باب *مارکس جوان* در ۱۹۶۱ منتشر شد، بعید نیست که اینجا فوکو متأثر از آلتوسر باشد.

نظم/اشیاء تاریخچه‌ی گفتمان‌های اروپایی در باب زندگی، زبان و جامعه را که به «علوم انسانی» بدل شد ترسیم می‌نماید. فوکو در بازه‌های زمانی مختلف یا *پایسته‌ها* اصول مشابهی را در میان این رشته‌ها می‌بیند که در مدرنیته بارها به موازات هم دچار تغییرات ناگهانی می‌شوند. *نظم/اشیاء* پرفروش‌ترین کتاب فوکو بود و نام او را بر سر زبان‌ها انداخت. البته استدلال‌های عمیق و دقیق فوکو در باب تاریخ دانش نبود که به فروش کتاب کمک کرد، بلکه بیشتر ادعاهای پایانی آن مبنی بر تغییر تاریخی روبه‌رشد در علوم انسانی معاصر و سطرهای پایانی آن، که فوکو مفهوم کلی انسان، یعنی خود انسان را به محوشدن تهدید کرد، باعث پرفروشی کتاب شد. در آن زمان غلو‌آمیزترین واکنش‌ها از سوی اردوگاه غالب موجود در فلسفه‌ی فرانسوی یعنی مارکسیست‌های اومانیست حلقه‌ی ژان پل سارتر، مشهورترین فیلسوف آن روزگار و مجله وی «عصر جدید»^{۵۵} بود. سارتر فوکو را «آخرین سنگر بورژوازی»^{۵۶} خواند.

مارکسیست‌ها بر حسب عادت، مخالفان خود را به سادگی عقب‌ماندگان زمانه خطاب می‌کردند، اما در این‌جا به نظر می‌رسد فوکو عیناً همین ادعا را در مورد مارکسیسم مطرح می‌کند؛ او ادعا می‌کند که مارکس متعلق به تاریخ گذشته‌ای است که ما اکنون از آن گسسته‌ایم. مشکل این‌جاست که فوکو آن‌قدر جوان و رادیکال بود که می‌توانست به یک‌معنا پسامارکسیست باشد؛ همان‌طور که دلوز درباره‌اش گفت: «گویی چیزی در پی مارکس در حال ظهور است.»

به نظر سارتر، این تاکتیک آخر سرمایه‌داری بود که از نابودی خود جلوگیری کند. به‌کرات دیده‌ایم که لیبرال‌ها دقیقاً همین تاکتیک را اتخاذ کرده‌اند و برای منسوخ نشان دادن نقدهای مارکسیستی در راستای تأیید نولیبرالیسم یا مواضع دیگر که به اندازه‌ی مارکسیسم رادیکال نبودند، به فوکو ارجاع می‌دادند. اما موضع فوکو چنین نبود. به نظر وی واقعاً شرایط جدیدی در شرف وقوع بود. اندیشیدن بر حسب گسست تاریخی،

به گونه‌ای که فوکو در این کتابش انجام می‌دهد، برای او دقیقاً نشان از ظهور گسستی جدید است.

فوکو این‌جا بسیار خطرناک به نظر می‌رسید، زیرا اندیشه‌اش در انزوا بروز پیدا نمی‌کرد. به عبارت دقیق‌تر او مارکسیسم را به نفع جریان جدیدی که معمولاً «ساختارگرایی فرانسوی»^{۵۷} خوانده می‌شود، ناکارآمد اعلام کرد. البته فوکو از واژه‌ی «ساختارگرایی» برای تعریف این گرایش استفاده نمی‌کند، اما در *نظم/شیء وی* با چهره‌های مختلفی که در پاریس دهه‌ی ۱۹۶۰ ساختارگرا نامیده می‌شدند (و فوکو زمانی به این حلقه‌ی فکری نسبت داده می‌شد)، هم کلام می‌شود. او این گرایش را به‌مثابه‌ی سرآغاز اپیستمه‌ی جدید معاصر قلمداد می‌کرد. کلود لوی استروس^{۵۸} تنها چهره‌ی معاصر است که در *نظم/شیء* با تأیید از او نام می‌برد؛ اگرچه اینجا جای‌گیری «روانکاوی» او در کنار قوم‌شناسی لوی استروس بی‌شک اشارتی به ژاک لکان^{۵۹} است. شاید ارجاع صریح‌تر به لوی استروس، مربوط می‌شود به این واقعیت که «خام و پخته»^{۶۰}ی استروس در سال ۱۹۶۴ چاپ شد؛ درحالی‌که نوشته‌ها^{۶۱} اثر لکان تا ۱۹۶۶ یعنی زمان انتشار *نظم/شیء* هنوز چاپ نشده بود. البته نمی‌توان گفت فوکو صرفاً پس از انتشار این اثر لکان را کشف کرد (دیدیه اریبون^{۶۲} به ما می‌گوید که فوکو پیش از این، مقالات لکان را به دانشجویانش توصیه می‌کرد و در واقع ادعا می‌کند که لکان، الهام‌بخش روش دیرینه‌شناسی فوکو بود)؛ اما قبل از این انتشار، لکان به‌هیچ‌عنوان، برجستگی فکری لوی استروس را نداشت.

هرچند آلتوسر معمولاً ساختارگرا دانسته می‌شود، ولی حتی به اندازه‌ی اشاره به لکان نیز نامی از او به میان نمی‌آید. شاید بتوان گفت که آلتوسر هم در همان دردسری افتاده که درباره‌ی لکان گفتم، یعنی زمانی که فوکو مشغول نوشتن کتابش بوده است، اثر چاپ‌شده‌ی قابل‌استنادی از آلتوسر در دست نبوده که نشان دهد فوکو تحت‌تأثیر او بوده است.

اولین کتاب آلتوسر، برای مارکس، در ۱۹۶۵ منتشر شد و فوکو در سپتامبر همان سال یک نسخه از آن را آلتوسر دریافت کرد. سخت می‌شود پذیرفت که این کتاب بر *نظم/شیء* که در اوایل همان سال به پایان رسیده بود تأثیرگذار بوده باشد. فرانسوا دوشه^{۶۳} می‌گوید طبق ادعای بالیبار^{۶۴} زمانی که فوکو مشغول نوشتن *نظم/شیء* بود، از

کار آلتوسر خبر نداشت. هم‌سو با اندرو رایدر^{۶۵} با توجه به نزدیکی شخصی آلتوسر و فوکو این ادعا را چندان معتبر نمی‌دانم. گرچه قبول دارم بعید نیست که فوکو همه‌ی مقالات آلتوسر را تا پیش از گلچین‌شدن مقالاتش در *برای مارکس* خوانده باشد؛ زیرا فوکو مجلات حزب کمونیست را که محل انتشار این مقالات بود نمی‌خواند؛ درعین حال بعید است که فوکو از روش آلتوسر برای قرائت مارکس آگاه نبوده است، همان روشی که بسیار قرابت دارد با آنچه در فرانسه «ساختارگرایی» خوانده می‌شد. البته این بدان معنا نیست که او همه‌ی پیچیدگی‌های نظری در حال‌رشد آلتوسر را درک کرده است و شاید منظور بالیبار همین باشد. در هر صورت، با وجود تأثیر و تأثرهای بسیار فوکو و آلتوسر بر هم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که اپیستمه‌ی فوکو عیناً متأثر از مفهوم «پروبلماتیک» آلتوسر است.

به‌هرحال، بعید نیست به‌جز ناآگاهی از نظریه‌ی آلتوسر دلیل دیگری هم وجود داشته باشد که هیچ نامی از او در *نظم/شیاء* به میان آورده نشد: نظر به اینکه آلتوسر صرفاً یک مارکسیست نبود؛ بلکه مارکس‌شناس نیز بود و ادعا می‌کرد خوانشی وفادارانه از مارکس دارد؛ برای فوکو دشوار بود که مارکس و مارکسیسم را با این ایده که آلتوسر بخشی از اپیستمه‌ی پسامارکسیستی است، یکسره رد کند. این بدان معنا نیست که فوکو اختلاف بنیادی با مارکس آلتوسر داشت. در واقع، فوکو سعی کرد در مصاحبه‌ای این مسئله را توضیح دهد که نقد مارکس در *نظم/شیاء*، در مورد آلتوسر صدق نمی‌کند. فوکو در جایی دیگر در باب جنبه‌های مختلف مارکس لب به تحسین گشود: در مقدمه‌ی کتاب بعدی خود یعنی «دیرینه‌شناسی دانش»، فوکو در مواردی به *برای مارکس* آلتوسر استناد کرد و توضیح داد که خشونت‌ورزی‌اش راجع به مارکس و مارکسیسم در *نظم/شیاء*، مشخصاً به خاطر اقتصاد مارکسی است؛ اما نگره‌ی مارکسی به تاریخ را موضعی مترقی می‌داند که تاریخ را هم‌چون خود او از منظر انقطاع^{۶۶} می‌نگرد. البته نمی‌توان این موضوع را تغییر نگرش در فوکو دانست. او در *نیچه، فروید، مارکس*،^{۶۷} که پیش از *نظم* اشیاء نوشته بود نیز نگاه مثبتی به مارکس دارد. دست‌کم در یک مصاحبه در ۱۹۶۶، فوکو موضع خود را با آلتوسر هم‌سو می‌سازد. او در مصاحبه‌ی ترجمه‌نشده‌ای در ۱۹۷۱، تصریح می‌کند که مارکسیسمی که وی در *نظم/شیاء* از آن صحبت می‌کند

خود مارکسیسم نیست، بلکه‌ی نسخه‌ی اومانیستی آن است. این امر منطقی به‌نظر می‌رسد چون دقیقاً هدف هجوم همین اردوگاه قرار گرفته بود.

در وضعیتی که راست‌کیشی در میان مارکسیست‌های فرانسوی از جمله برجسته‌ترین متفکران مارکسیست و نیز تجلی نهادی مارکسیسم فرانسوی یعنی حزب کمونیست فرانسه،^{۶۸} شکلی از اومانیسم بود، پروژه‌ی آلتوسر می‌خواست با قرائتی ضد‌هگلی از مارکس باعث تغییر حزب از درون شود. در مارس ۱۹۶۶، «جدل اومانیستی»^{۶۹} پیرامون اندیشه‌ی ضداومانیستی آلتوسر، به صدور اعلامیه‌ای از سوی کمیته‌ی مرکزی حزب منتج شد که طبق آن مارکسیسم نوعی اومانیسم بود. فوکو و آلتوسر و دیگر ساختارگرایان دلایل مشترکی برای حمله به اومانیسم داشتند. آن‌ها مشخصاً مخالف تمرکز اومانیسم بر فرد انسانی و تجربه‌ی وی بودند و بر ساختارها و سیستم‌هایی تمرکز می‌کردند که انسان‌ها را دربرمی‌گیرند. اپیستمه‌ی فوکو و پروبلماتیک آلتوسر ساختارهایی به همین معنا هستند.

البته، آلتوسر در کانون اندیشه‌ی خود متعهد به مارکس بود. وی مارکسیسم را با دیدگاه‌های مترقی پیوند داد و بدین‌وسیله دوباره برای مارکسیسم در دانشگاه اعتبار آفرید. برهمین اساس، طبق گفته‌ی جی.ام. گوشگاریان،^{۷۰} حزب باید وانمود می‌کرد که آلتوسر را جدی می‌گیرد، گرچه هیچ علاقه‌ای به رهاکردن التزام نظری خود نسبت به اومانیسم نداشت. این همان خطی بود که از مسکو می‌آمد و حزب کمونیست فرانسه نیز در آن زمان غلام حلقه‌به‌گوش اتحاد شوروی بود. علاوه‌براین، این امر به حزب کمونیست فرانسه اجازه داد تا برای دست‌یازیدن به قدرت دولتی در فرانسه، به‌دنبال ائتلاف اکثریتی با کاتولیک‌های مترقی و سوسیالیست‌ها باشد. در همین فضا بود که *نظم/شیء سروصدا* به‌پا کرد. در چنین فضایی حزب کمونیست فرانسه عملاً در کنار سارتر و مقابل آلتوسر قرار گرفت. البته، این اتفاق کاملاً تصادفی بود. فوکو اصلاً نمی‌دانست که کتابش در چنین شرایطی منتشر می‌شود، ضمن اینکه توقع نداشت اثرش چنین سروصدایی به راه بیندازد. شواهد و قرائن نشان می‌دهد فوکو به‌هیچ‌وجه در پی برانگیختن مناقشات سیاسی آن هم در این سطح نبود. آلتوسر با وجود انتقادهای هرازگاهی فوکو نسبت به مارکسیسم، هرگز مطالبی در نکوهش فوکو ننوشت (هرچند برخی شاگردانش این کار را کردند). در مقابل، آلتوسر لوی استراوس را آماج انتقادات

خود قرار داد. او اندیشه‌ی خود را کاملاً از ساختارگرایی استراوسی متمایز می‌کند، درعین حال راه را برای اتحاد با هر ضداومانیست غیرمارکسیستی مثل فوکو باز می‌گذارد. اینجا اختلاف‌نظری دیگر بین این دو نهفته است. فوکو در *نظم/اشیاء* به‌صراحت خود را با لوی استراوس هم‌سو می‌داند؛ البته در جایی دیگر (۱۹۶۶) هم با لوی استراوس و هم آلتوسر هم‌نظر است.

آلتوسر علناً فوکو را نقد نمی‌کند، اما همان‌طور که دیدیم در نامه‌اش به بن بروستر^{۷۱} قویاً موضع خویش را از فوکو متمایز می‌کند. تفاوت بنیادی میان فوکو و آلتوسر این است که آلتوسر فکر می‌کند مارکس و به‌ویژه *سرمایه‌ی* مارکس، برش معرفت‌شناسانه ایجاد می‌کند، در حالی که فوکو چنین نظری ندارد. آیا دلیلی روش‌شناختی برای این تفاوت وجود دارد؟ در نگاه نخست، موضع روش‌شناختی فوکو در *نظم/اشیاء* با توجه به نظرش درباره‌ی اهمیت تضادهای درونی چارچوب مارکسی، مشابه آلتوسر است البته با دایره‌ی واژگان فنی متفاوت.

در ۱۹۷۷، وقتی بالیبار هنوز اردوکس‌ترین طرفدار آلتوسر و مثل او عضو حزب کمونیست فرانسه بود، تلاش کرد صورت‌بندی‌های آلتوسر در مقابل فوکو را از یکدیگر متمایز و از آن‌ها دفاع کند. او تأکید می‌کند: «فوکو و آلتوسر هر دو از صورت‌بندی یکسانی بهره می‌برند» و پروبلماتیک آلتوسر را با اپیستمه‌ی فوکو مرتبط می‌داند، اما تصریح می‌کند که:

به‌زعم فوکو رابطه‌ی میان گفتمان‌ها و اپیستمه برحسب مکانیسمی متغیر مبتنی بر بازی دوگانه‌ی معیارها تبیین می‌شود: دگرگونی در رشته‌های مختلف و در «ابژه‌های» خاص آن‌ها ... حال، برای صحبت از یک مکانیسم متغیر باید از ازلیتی ثابت و درون‌ماندگار برای آن تغییر سخن گفت.

در مقابل، بالیبار استدلال می‌کند که:

آلتوسر رابطه‌ی یک پروبلماتیک نظری با آثار یا پیامدهای خاص آن را متغیر نمی‌داند و بنابراین نمی‌تواند چیزی تغییرناپذیر در حکم گرانیگاه نهایی داشته باشد [...] بنابراین به اعتقاد من باید اعتبار پروراندن *نظریه‌ی* در باب *انقطاع* بدون تغییر^{۷۲} را به آلتوسر داد (دست‌کم در مقایسه با معاصرینش).^{۷۳}

در بحث بالیبار چندان واضح نیست که چگونه آلتوسر از این تله‌ی تغییرناپذیری در مقابل فوکو رهایی می‌یابد؛ اما متن مورد استناد بالیبار معرفی ژرژ کانگیلم به سال ۱۹۶۷ از *نظم/شیء* است که مسئله را روشن می‌کند؛ کانگیلم درباره‌ی فوکو می‌گوید: «صحت گفتمان در اپیستمه به تنوع حوزه‌هایی بازمی‌گردد که امر ثابت در آن آشکار می‌شود». کانگیلم دیرینه‌شناسی فوکو در *نظم/شیء* را تلاش برای یافتن یک امر ثابت در حوزه‌های گوناگون می‌داند. این امر اثبات می‌کند که در هریک از این حوزه‌ها اپیستمه وجود دارد. اپیستمه همان امر ثابت است. در مقابل، بالیبار نه موجودیت پروبلماتیک را ثابت می‌داند و نه کاربرد آن را. بنابر استدلال بالیبار درحالی که اپیستمه برای فوکو یک صورت معین دانش در زمان مشخص است، برای آلتوسر هیچ چیز ثابتی در مفهوم پروبلماتیک وجود ندارد. این هم از دلایلی است که به‌زعم بالیبار نباید آلتوسر را «ساختارگرا» خواند.

شاید به‌سادگی مشخص نباشد که چگونه پروبلماتیک‌های آلتوسری از اپیستمه‌های فوکویی بی‌ثبات‌ترند، اما می‌توان اینجا به نقد آلتوسر در *خوانش سرمایه* از مفهوم «زمان»^{۷۴} اشاره کنیم که در تمامیت^{۷۵} هگلی درک می‌شود. به‌نظر می‌آید این مفهوم با مراحل در بحث اپیستمه فوکو تناسب دارد. آلتوسر تمامیت را صورت‌بندی اجتماعی^{۷۶} به‌هم‌پیوسته و بدون هیچ باقیمانده‌ای در دوره‌ی زمانی مشخص نمی‌داند و آن را نقد می‌کند (برخلاف بالیبار که در *بازخوانی سرمایه* «تمامیت» را یک واژه‌ی آلتوسری مثبت می‌داند). فوکو اما نقد آلتوسر به تمامیت را مبنا قرار نمی‌دهد. اپیستمه‌های فوکو، نه تمامیت‌ها هستند، نه ایده‌هایی که تمامیت‌ها را اداره می‌کنند و نه حتی عناصر تمامیت‌ها. آن‌ها عناصر چیزهای ناهمسانی‌اند که آلتوسر آن‌ها را «کل‌ها»^{۷۷} می‌خواند. با این حال، به‌نظر می‌رسد مفهوم زمان برآمده از دل اپیستمه‌ها با زمان منتسب به هگل از سوی آلتوسر مطابقت دارد. فوکو هرچیزی را در هر لحظه‌ی مشخص تابع مجموعه‌ای از مناسبات می‌داند که به آن لحظه تعلق دارند. آلتوسر مخالف این نوع از تقسیم‌بندی زمان به بازه‌هاست، تا حدی که گویی با نگره‌ی مارکس به تاریخ، یا دست‌کم خوانش رایج از آن، هم‌سو نیست. آلتوسر بیشتر بر هم‌زیستی پروبلماتیک‌های مختلف، به‌مثابه‌ی شیوه‌های مختلف تولید، به‌طور هم‌زمان اصرار و تأکید می‌ورزد.

به‌گمانم، آلتوسر، فوکو را در این باب در نظر دارد: فوکو در یکپارچگی اپیستم‌ها غلو می‌کند، و دیدگاه آلتوسر در اینجا به‌مراتب پیچیده‌تر است و حاکی از نوع موضعی است که فوکو در آثار متأخرش در باب قدرت و دانش اتخاذ می‌کند. طنز ماجرا این است که آلتوسر در طرح مفهوم خود از زمان تاریخی به بازنمایی فوکو از پیچیدگی‌های تاریخ در بخش‌های پایانی کتاب *تاریخ جنون* ارجاع می‌دهد که فکر می‌کنم نشان‌دهنده‌ی این است که فوکو در آثار اولیه‌ی خود و پیش از آنکه «دیرینه‌شناسی» بدل به جامه‌ی روش‌شناختی دست‌وپاگیری شود، واجد بصیرت پیچیده‌تری بوده است. شاید بتوان گفت فوکو در *نظم/اشیاء* بیش از حد به خورشید ساختارگرایی نزدیک شده است. به‌نظر دومینیک لکور^{۷۸} آلتوسری، فوکو با دست‌کشیدن از اپیستمه در اثر بعدی‌اش یعنی *دیرینه‌شناسی/دانش*، همسو با مارکسیسم آلتوسری ساختارگرایی را کنار می‌گذارد.

وقتی فوکو در *نظم/اشیاء* می‌گوید که در یک زمان در یک فرهنگ (هر مفهومی که از «فرهنگ» مراد کنیم) فقط یک اپیستمه می‌تواند وجود داشته باشد، آلتوسر می‌گوید که در زمانی شیوه‌های مختلف تولید وجود دارد و از همین رو ایدئولوژی‌های مختلفی نیز وجود دارد. فوکو با موضع جدیدی پاسخ داد که ممکن است راهبردهای زنجیرواری از قدرت و دانش وجود داشته باشند که لزوماً به هیچ خوانشی از شیوه‌های تولید تکیه نکنند. چشم‌انداز تبارشناسانه‌ی اخیر فوکو، وی را از آلتوسر متمایز می‌کند تا مجبور نباشد با ایده‌های رنگ‌ورورفته‌ی محافل مارکسیستی^{۷۹} همراه شود به‌ویژه با فرمول ماتریالیستی تاریخی «تعیین در آخرین وهله»^{۸۰}.

فوکو هیچ‌وقت از ارائه‌ی یک نظریه یا علم منسجم، از نوعی که آلتوسر مدنظر دارد، استقبال نمی‌کند. هرچند ممکن است آلتوسری‌ها تلقی فوکو از اپیستمه را مبنی بر تک‌صدایی بی‌حدوحدی فرهنگی علمی در یک دوره‌ی مشخص به باد نکوهش بگیرند، اما در میان طرفداران فوکو این مفهوم به‌مراتب انسجام کم‌تری از پروبلماتیک آلتوسر دارد. آلتوسر پروبلماتیک را بر حسب وحدت نظریه در نسبت با چیزی که می‌تواند *بالقوه* اندیشیده شود، تعریف می‌کند؛ در مقابل، تعریف فوکو از اپیستمه بیشتر بر مبنای علمی‌بودن و قابلیت پذیرش^{۸۱} گزاره‌ها درون یک حوزه است. شاید در ظاهر این تفاوت‌ها لفظی باشند، اما ماهوی‌اند. آلتوسر وحدت را در صورت‌بندی‌هایی می‌بیند که

تابع پروبلماتیک‌ها هستند. در عوض، فوکو هیچ وحدتی را در اپیستمه ضروری نمی‌داند، صرفاً مستثنی‌سازی درونی^{۸۲} اموری که به‌مثابه‌ی [اموری] پذیرفته‌ناشده در یک گفتمان تلقی می‌شوند،^{۸۳} مدنظر است:

می‌خواهم پس‌نگرانه^{۸۴} اپیستمه را به‌مثابه‌ی آپاراتوس استراتژیکی تعریف کنم که این امکان را فراهم می‌سازد تا از میان همه‌ی گزاره‌های ممکن، قابل‌قبول‌ها را بیرون بکشد. من نه از نظریه‌ی علمی، بلکه از قلمرو علمی صحبت می‌کنم که در آن می‌توان درباره‌ی درست و غلط صحبت کرد. اپیستمه یک آپاراتوس است که تمییزقائل‌شدن را ممکن می‌سازد، نه تمییز درست از غلط، بلکه تمییز علمی از غیرعلمی.

اپیستمه سرانجام به سرنودی بدل می‌شود که با آن برخی ادعاها یا نوعی از ادعاها در گفتمان علمی در زمانی معین مردود و مطرود می‌شود؛ درحالی‌که پروبلماتیک، جزء جدایی‌ناپذیر ساختار هر اندیشه‌ای است. اپیستمه زمینه‌ای و تاریخی و محصور در زمان و مکان است؛ درحالی‌که آلتوسر می‌تواند از پروبلماتیک یکسانی صحبت کند که در مارکس بالغ و اسپینوزا (چندصد سال قبل از وی) حضور دارد. این یعنی پروبلماتیک‌ها به‌صورت تاریخی ساخته می‌شوند، اما وقتی ساخته شدند می‌توانند تا ابد در گردش باشند. از نظر آلتوسر، یک «پروبلماتیک خاص اندیشه‌ی فرد» نیز وجود دارد؛ درحالی‌که برای فوکو فقط مطالعه‌ی آنچه در گیرودار و میانه‌ی فعل‌وانفعالات افراد شکل می‌گیرد، مهم است:

ما باید فراتر از حضور بی‌نام اندیشه‌های یک نویسنده‌ی زنده به حضور اندیشه‌های بالقوه/اش برای درک پروبلماتیک وی توجه کنیم؛ یعنی به وحدت درونی اندیشه‌های مؤثری دست یابیم که میدان/ایدئولوژیک موجود را می‌سازند، در این میدان است که یک نویسنده باید با افکار خودش مواجه شود.^{۸۵}

برای آلتوسر، نکته‌ی فوری مفهوم پروبلماتیک که در نوشته‌هایش باز کرده است، فهم یک پروبلماتیک مارکسیستی در درون یا ذیل اندیشه‌ی مارکس است که ضرورتاً در هر چیزی که مارکس گفته مصداق ندارد، ولی از وجوه غیرمارکسیستی اندیشه‌ی او قابل‌تمییز است. بنابراین، آلتوسر پروبلماتیک را به‌مثابه‌ی «ساختار متعین انضمامی یک اندیشه و همه‌ی اندیشه‌های ممکن در این اندیشه» تعریف می‌کند که نمی‌تواند

برحسب تمامیت چیزهایی که یک نویسنده می‌گوید، شناخته شود. این موضوع در تضاد با پافشاری فوکو در دیرینه‌شناسی دانش بر صرفاً مطالعه‌ی آنچه گفته می‌شود بدون توجه به گوینده‌اش است. درحالی که هم فوکو و هم آلتوسر، به نقب‌زدن به پشت اندیشه‌ی «شخص» علاقه‌مندند، آلتوسر قویاً روی شخصی خاص، یعنی «مارکس» متمرکز است، حتی اگر کاری که آلتوسر با مارکس می‌کند، مطمئناً این باشد که به‌هزینه‌ی به‌هم‌زدن یگانگی و وحدت درک‌شده پیرامون شخصی دوران‌ساز به نام کارل مارکس، تشخیص یک پروبلماتیک مارکسیستی ناب از درون نوشته‌های مختلف وی را دنبال کند. در مقابل، فوکو دست‌کم در *نظم/شیء* تمایلی ندارد اندیشه‌ی افراد را به ادوار یا لحظه‌ها بخش‌بندی کند و مایل است با آنها به‌صورت یک‌دست و درعین‌حال کمتر فردگرایانه برخورد کند، تا آنجا که در وهله‌ی نخست به افراد تکین^{۸۶} وقع جدی نمی‌نهد و درعوض برای صورت‌بندی‌های گسترده‌ی تاریخی که افراد درون آنها فکر می‌کنند و نسبتاً قدرتی برای گریز از آنها ندارند، اهمیت می‌دهد. از این حیث، فوکو می‌تواند به‌طور رادیکال ضداومانیست محسوب شود.

همچنین، آلتوسر پروبلماتیک را هم‌بسته با مفهومی که فوکو واضحاً رد می‌کند، یعنی ایدئولوژی، تعریف می‌کند. این دانش‌واژه‌ی آلتوسری، از مارکسیسم نشأت می‌گیرد، هرچند او معنای آن را دستخوش تغییر بنیادین می‌کند، البته در جهتی که بنابر ادعای خودش، اصالت مارکسیستی‌تری از قبل دارد. بهره‌ی وی از این دانش‌واژه اگر هم اثربخش باشد، نامأنوس است. او در جستار مشهورش «ایدئولوژی و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت»^{۸۷} ایدئولوژی را به‌طور خلاصه «رابطه‌ی تخیلی با روابط واقعی» تلقی می‌کند. اندیشه‌ی فوکو هیچ مفهومی هم‌تراز این مفهوم ندارد. فوکو مفاهیمی که این منظور را می‌رسانند، نه می‌پذیرد و نه رد می‌کند، تاجایی که چنین پرسش‌هایی را کلاً داخل پُرانتز می‌گذارد. او ترجیح می‌دهد از اصطلاح ایدئولوژی در میان دیگر موارد استفاده نکند، چون ایدئولوژی ضرورتاً «به چیزی از نظم سوژه» ارجاع می‌دهد. در مورد آلتوسر، ایدئولوژی به‌طور خاص ارجاعی به‌نظریه‌ی شبه‌لکانی سوژه است که در آن، صورت‌بندی مشخص آلتوسر راجع به مقولات لکانی «واقعی»^{۸۸} و «تخیلی»^{۸۹} مطرح می‌شود و بنابراین، پافشاری آلتوسر در *برای مارکس* بر آگاهانه‌نبودن

ایدئولوژی، ایدئولوژی را «وحدت (چندعلی) [فرامتعین] رابطه‌ی واقعی و رابطه‌ی تخیلی آن‌ها با شرایط وجودی واقعی‌شان» تعریف می‌کند. در مقابل، فوکو در بیشتر عمر حرفه‌اش از کاوش در سوپژکتیویته سر باز می‌زند، وقتی هم این کار را در کتاب آخرش انجام می‌دهد، سبک او بسیار متفاوت با نظریه‌ی لکانی سوژه است. در واقع، فوکو از هر گونه نظریه‌پردازی فی‌نفسه در باب سوپژکتیویته پرهیز کرد. نمی‌توان گفت که وی با رویکرد لکانی راجع به سوپژکتیویته مخالف است، صرفاً از آن پیروی نمی‌کند. آلتوسر در تعریف پروبلماتیک به‌مثابه‌ی «وحدت سازنده‌ی اندیشه‌های مؤثر که قلمرو میدان ایدئولوژیکی موجود را تشکیل می‌دهند»، از مفهوم ایدئولوژی کمک می‌گیرد. وی در اشاره به مفهوم پروبلماتیک، برای فهم وحدت زیربنایی ایدئولوژی، به‌دنبال گریز از چیزی است که رویکرد ایده‌آلیستی به ایدئولوژی می‌نامد؛ چیزی که صرفاً ویژگی‌های روساختی ایدئولوژی را توضیح می‌دهد و قادر نیست ساختار عمیق آن را ببیند. این امر پروبلماتیک را برحسب ایدئولوژی تعریف نمی‌کند، بلکه اتفاقاً برعکس، ایدئولوژی برای وحدت‌یافتن، مستلزم یک پروبلماتیک است. این منطقیاً به‌معنای این نیست که ما برای فهم پروبلماتیک به ایدئولوژی نیاز داریم؛ گرچه امر پروبلماتیک، دست‌کم تا حدی، اصل وحدت‌بخش زیربنایی ایدئولوژی است. درست است که فوکو در باب ایدئولوژی صحبت نمی‌کند، اما به حد کفایت واضح است که /پیستمه‌ی وی نه قرار بوده و نه اصلاً قادر بوده که طرزکار ایدئولوژی را تبیین کند. /پیستمه مخصوص انسجام - اما نه وحدت - صورت‌بندی‌های تاریخ علم است که جایگاه ایدئولوژی را ندارند. اینجا در واقع می‌توانیم از تمایز پروبلماتیک‌های این دو متفکر حرف بزنیم. آلتوسر به‌طور بنیادین تولید یک فلسفه و استفاده‌ی گزینشی از نوشته‌های مارکس برای تدارک مختصات اولیه‌ی آن فلسفه را مد نظر دارد. این رویکرد به‌کلی برای فوکویی که احدی را مقدس نمی‌داند ناآشناست. به‌همین ترتیب، می‌توانیم درباره‌ی این دو متفکر بگوییم که به /پیستمه‌های متفاوت تعلق دارند. آلتوسر احتمالاً نمایانگر موقعیتی مرزی در آستانه‌ی /پیستمه‌ی فوکو (پیستمه‌ای که فوکو بدان تعلق دارد) است: فوکو فرم اندیشه را که آلتوسر با نشان‌دادنش، خود را ناگزیر ولی به‌طور متفاوت، به چهره‌ی تاریخی مارکس گره می‌زند، رد کرده است.

سرانجام، /پیستمه و پروبلماتیک آلتوسری، مفاهیمی مرتبطاند و هیچ‌کدام منحصربه‌فرد نیستند. شایان توجه است که برخلاف مفهوم پروبلماتیک آلتوسر، مفهوم /پیستمه فقط با یکی از آثار فوکو متناسب است. آلتوسر از پروبلماتیک تا آخرین کارش بهره برد؛ البته در آثار متأخرش با بسامد و تأکید به مراتب کمتری همراه بود. این هم خالی از لطف نیست که بگوییم /پیستمه که کم‌تر از پروبلماتیک آلتوسر بر فکر و سوژه استوار است، عملاً با مفهوم «دیسپوزیتیف»^{۹۰} جایگزین شد که به‌طور چشمگیری مادی‌تر است؛ یک سرهم‌بندی «ناهمگن»^{۹۱} از [امور] گفتمانی و غیرگفتمانی، برخلاف دیسپوزیتیف اولیه‌ی گفتمانی که وی حالا قفانگرا نه می‌فهمد که منظورش از /پیستمه چنین چیزی بوده است.

پس از ۱۹۶۸: پروبلماتیزاسیون^{۹۲}

فوکو پس از انتشار *نظم/شیاء*، با آلتوسر و دریدا وقت می‌گذراند - دریدا در آستانه‌ی چاپ اثر مهم خود بود - که انتقادات پا گرفت. هم آلتوسر و هم فوکو در حالت عقب‌نشینی دفاعی بودند. هردوشان مجبور به تجدیدنظر در نسبت نظریه و عمل شدند. فوکو به‌طور کلی مسئله‌ی عمل را در *نظم/شیاء* بررسی نمی‌کند (او معلق می‌گذارد)، اما دیگر هرگز چنین کاری انجام نداد و در یک نگاه قفانگرا نه آن را اشتباه تلقی کرد. این یعنی کتابش به‌طرز عجیبی خام‌اندیشانه بود؛ هیچ دغدغه‌ای برای مداخله‌ی عملی برای بیان چیزهایی که او در این کتاب می‌گوید، وجود ندارد. برخلاف وی، آلتوسر به‌عنوان یک مارکسیست، هرگز تلاش نکرد نظریه را از عمل جدا کند، اما او هم بعداً خودش را در کارهای اولیه‌اش نظریه‌پرداز خام‌اندیشی دید.

برای فوکو، این واکنش شدید به *نظم/شیاء*، این پرسش را مطرح کرد که چگونه اندیشه‌هایی چنین انتزاعی، می‌تواند چنین بلوایی به پا کنند. همین امر وی را برانگیخت تا نسبت نهادها و نهایتاً قدرت با دانش را واکاوی کند. برای آلتوسر، ردّ فلسفه‌اش از سوی حزب کمونیست، پرسشی مشابه ایجاد کرد، چون مشخص شد که داشتن یک خط درست و استدلال‌های پیشرو و برنده برای پذیرش نظریه کافی نیست. پس درحقیقت، هر دو به نتایج یکسان رسیدند، حتی اگر با مشکلات نسبتاً متفاوتی مواجه

شدند: فوکو با آتش مهیبی روبه‌رو شد که فکرش را هم نمی‌کرد؛ آلتوسر هم با سردی از جایی پس زده شد که از آن امید به انقلاب داشت. آلتوسر، به بازنگری در نسبت نظریه و عمل برخاست، هرچند در همان چارچوب اساسی مفاهیم. درمقابل، فوکو به‌سوی مفاهیم جدیدی حرکت کرد که گرچه «تبارشناسی» و «قدرت» برجسته‌ترند، اما وی مواضع اولیه‌ی خود را انکار نکرد، بلکه می‌توان گفت آن مفاهیم جدید را بر مواضع قبلی‌اش استوار کرد.

حرکت نخستین وی فروتنانه بود، بررسی عملکرد مولکولی گزاره‌ها در زبان، به‌جای بررسی ساختارهای بزرگ قدرت. فوکو پس از دادن پاسخ به منتقدانش، فرانسه را برای دو سال به مقصد تونس ترک کرد.

پیرو گفته دانیل دفِر،^{۹۳} پارتنر فوکو که حضورش در تونس انگیزه‌ی اولیه فوکو برای عزیمتش به آن کشور بود، تا مه ۱۹۶۸ فشارهای جدل‌آمیز علیه نظم/شیء در مجلات مارکسیستی برقرار بود تا بالاخره شرایط تغییر کرد. با وقایع ۱۹۶۸ به‌نظر می‌رسید که لابد بر فرضیه‌ی فوکو مبنی بر اضمحلال مارکسیسم خط بطلان کشیده شده و حق با آلتوسر بوده که مارکسیسم بازی اصلی و افق شورش و گفتمان مسلط سنگربندی‌ها بود. البته آلتوسر اشتباه می‌کرد که حزب کمونیست مرکب اصلی ما به‌سوی انقلاب است و تصمیمش برای باقی‌ماندن در آن‌جا بعد از سال ۱۹۶۸ مضحک‌تر به‌نظر می‌رسید. البته او اذعان داشت که گرچه مرام وی ایجاب می‌کرد حزب کمونیست فرانسه را ترک کند، ولی شکست حزب کمونیست فرانسه در تجمع کارگران به این معنی بود که سال ۱۹۶۸، انقلابی به خودش ندیده و این نشان می‌داد حق با آلتوسر بود که حزب کمونیست فرانسه تنها مرکبی است که می‌تواند ما را به یک انقلاب واقعی برساند. در تمام این مدت، او با مائوئیست‌ها و دیگر روشنفکران جوان خارج از حزب که با ایده‌های او هم‌دلی بیشتری داشتند، در ارتباط بود. مداخله‌ی آلتوسر به‌عنوان تلاش برای اصلاح حزب کمونیست فرانسه بی‌ثمر بود، اما برای تلنگر زدن به مارکسیسم خارج از حزب پرثمر بود، و پیشگو یا حتی تسریع‌کننده‌ی ۱۹۶۸ بود. سوبه‌های ضدمارکسیستی فوکو کمابیش بعد از ۱۹۶۸ ناپدید شد؛ کتاب بعدی او یعنی *دیرینه‌شناسی دانش*، گرچه عمدتاً قبل از رخدادهای مه ۶۸ نوشته شد، مقدمه‌ای دارد که به‌زعم من پس از آن برهه نوشته شده است (این کتاب در واقع تا ۱۹۶۹ چاپ نشد).

در این کتاب، فوکو با خود مفاخره کرده و خود را با مارکس هم‌تراز و از آلتوسر مؤیدانه یاد می‌کند. به بیان دقیق‌تر، این با دیدگاه قبلی وی در تعارض نیست، چون نظرات مثبت وی درباره‌ی مارکس، با نگرش مارکس به تاریخ به‌مثابه‌ی تاریخ گسست نسبت دارد. این در حالی است که ارزیابی او از مارکس در *نظم/شیء* صراحتاً با اقتصاد مارکسیستی مرتبط است. با وجود این، بدنه‌ی اصلی کتاب در کل اصلاً با مارکس و آلتوسر ارتباطی ندارد. اگر مقدمه‌ی کتاب عمداً جهت‌گیری مجدد به‌سوی مارکسیسم است، در بدنه‌ی اصلی آن، اندک حرکتی را می‌توان در این راستا یافت. حتی اگر این مقدمه پیش از ۱۹۶۸ نوشته شده باشد، شاید واکنش به برخی انتقادات مارکسیستی از کارهای قبلی وی بوده، مخصوصاً با تلاش آشکاری که فوکو برای جادادنِ گفتمان در سطح مادی داشت.

با این حال، این در برابر چرخش کامل فوکو پس از ۱۹۶۸ اصلاً چیزی نیست. برای درک این منظور باید به کتاب بعدی فوکو یعنی *نظم‌گفتار*^{۹۴} (۱۹۷۰) نگاهی بیندازید. این یک تغییر جهت بنیادین به‌سوی تعامل با سیاست و نهادها، و از همین‌رو چرخش به‌سوی مارکسیسم بود، البته نه مشخصاً به‌سوی آلتوسر. فوکو هرگز از واژگان آلتوسر استفاده نکرد و هیچ ارجاعی به او نداد؛ فقط به مارکس ارجاع داد. در این دوران فوکو به مارکسیسم نزدیک‌تر شد، اما مارکسیست نشد. وی اندیشه‌ی سیاسی تازه‌اش را خارج از مارکسیسم، البته متأثر از آن، بنا کرد.

تأثیر مارکسیسم بر فوکو و به‌طور کلی بر نگرگاه فرانسوی، در دهه‌ی ۱۹۷۰ به‌تدریج رنگ باخت. برجسته‌ترین انقلابیون شصت‌وهشتی^{۹۵} بدل به فیلسوفان جدید ضدمارکسیست شدند. گرچه فوکو موضعش را زیرکانه‌تر از آن فیلسوفان تغییر داد، به‌رحال به‌وضوح از مارکسیسم فاصله گرفت. وی در اندیشه‌های متأخرش، دست به استفاده از مفهوم جدیدی زد که نسبت ریشه‌شناسانه‌ی واضحی با مفهوم پروبلماتیک داشت: «پروبلماتیک شدن»^{۹۶}. فوکو باری از صفت وصفی «problematized» در *نظم/شیء* استفاده کرد؛ اما همین اسم‌سازی از این مفهوم و مضمون‌پردازی آن نیز بعدتر انجام می‌شود. او نخست از «پروبلماتیزاسیون» در درس‌گفتار غیرعادی^{۹۷} (۱۹۷۵) به‌صورت وصفی برای صحبت در مورد پروبلماتیزاسیون تاریخی پدیدارها با ظهور روان‌پزشکی استفاده می‌کند؛ یعنی فرایندی که متخصصان چیزها را به‌مثابه‌ی

مسائل در نظر گرفتند تا نیاز باشد به آن‌ها پرداخته شود. وی این واژه را در جلد اول تاریخ سکسوالیته^{۹۸} که سال بعدش منتشر شد نیز به همین معنا به کار برد. فوکو به بهره‌گیری از این مفهوم در درس‌گفتارهای بعدی نیز ادامه داد.

وی در نهم‌ماهه‌ی پایانی زندگی‌اش، همه‌ی توجه‌اش را به همین مفهوم معطوف کرد. حالا وی در مجموعه‌ی درس‌گفتارهایی در کالیفرنیا در اواخر سال ۱۹۸۳، به‌طور مشخص، خود مفهوم مهم پروبلماتیزاسیون را مسئله‌مند^{۹۹} می‌کند. بعدها این سخنرانی‌ها با عنوان *گفتار بی‌واهمه*^{۱۰۰} گردآوری و منتشر شد. در اینجا، ابتدا از این دانش‌واژه‌ی توصیفی، مشخصاً برای تبیین پروبلماتیزاسیون تاریخی مفهومی خاص در یونان باستان بهره گرفت. اما در دقایق فرجامین آخرین سخنرانی، به خود مفهوم پروبلماتیزاسیون پرداخت. وی پروبلماتیزاسیون را به‌صراحت به‌معنای «چیزهایی را به مسئله بدل کردن» تعریف کرد و کارش را تجزیه‌وتحلیل این موضوع که پروبلماتیزاسیون‌ها چرا و چگونه رخ می‌دهند در نظر گرفت. بعدتر، «پروبلماتیزاسیون» به‌مثابه‌ی مفهوم کلیدی آخرین کارهایش باقی ماند، چون در آن لحظات با نگاهی پس‌نگرانه به پروژه‌ی زندگی خودش می‌نگریست. جالب‌ترین جهش در بحث پروبلماتیزاسیون فوکو، به مصاحبه‌ای در ماه مه سال ۱۹۸۴ یعنی فقط دو ماه قبل از مرگش بازمی‌گردد. در آنجا، خود «اندیشه» را اساساً به‌مثابه‌ی پروبلماتیزاسیون می‌شناسد:

به‌نظر من عنصری وجود دارد که قادر به توضیح تاریخ اندیشه است، این همان چیزی است که می‌توان آن را عنصر مسائل، یا به‌طور دقیق‌تر، پروبلماتیزاسیون‌ها نامید. تمایزبخش اندیشه این است که چیزی کاملاً متفاوت با مجموعه‌ی بازنمایی‌ها به‌عنوان زیربنای یک رفتار مشخص است. همچنین چیزی متفاوت با حیطه‌ی نگرش‌هایی است که می‌تواند این رفتار را تعیین کند. اندیشه چیزی نیست که در یک سلوک خاص جا خوش کند و بدان معنا دهد، بلکه چیزی است که اجازه می‌دهد از این شیوه‌ی کنش یا واکنش پا پس گذاشت. چیزی است که اجازه می‌دهد آن را به‌مثابه‌ی ابژه‌ی اندیشیدن معرفی کنیم و معنا، شرایط و اهدافش را به پرسش بگیریم. اندیشه درواقع آزادی در نسبت با کاری است که

کسی انجام می‌دهد، حرکتی که توسط آن، کسی خود را از آن می‌گسلاند، به‌مثابه‌ی یک ابژه تأسیس‌اش می‌کند و به آن به‌مثابه‌ی یک مسئله‌می‌اندیشد. درحالی‌که بحث فوکو به این نکته اشاره دارد که کار اصلی وی در مقام متفکر، پروبلماتیزاسیون است، از این مفهوم برای تبیین روش خودش استفاده نمی‌کند (مانند بحث [کالین] کوپمان درباره‌ی پروبلماتیزاسیون)، بلکه درعوض روشش را تا آنجا مشخص می‌کند که بگوید دقیقه‌ای از عملیات فراتاریخی اندیشه است که وی آن را پروبلماتیزاسیون می‌نامد. بنابراین، اندیشه‌ی خود او یک شکل مشخص از پروبلماتیزاسیون انتقادی مدرن است. این را می‌توان در بحث او از روشنگری چیست اثر کانت دید. روشنگری چیست نخستین متنی است که در آن، «کسی می‌فهمد که فلسفه، فعلیت گفتمانی خود را مسئله‌مند می‌کند.» اما نکته‌ی اساسی مزیت قائل شدن برای لحظه‌های گسست در تاریخ اندیشه است، البته «اندیشه» نه بنابر صورتبندی‌هایی که آلتوسر ایدئولوژیک می‌خواند، بلکه به‌مثابه‌ی چیزی که از ایدئولوژی می‌گسلد. «پروبلماتیزاسیون» مسلماً با مفهوم «پروبلماتیک» آلتوسر یکسان نیست. تا آنجا که فوکو اجازه می‌دهد چیزی به‌عنوان پروبلماتیک وجود داشته باشد، پروبلماتیزاسیون هم تابع امر پروبلماتیک است و هم می‌تواند از آن بگسلد. یعنی وقتی فوکو پروبلماتیزاسیون‌هایی را که در گذشته رخ داده تحلیل می‌کند، می‌توان گفت که به پروبلماتیک در معنای آلتوسری که در آن زمان وجود داشت مربوط است، درحالی‌که پروبلماتیزاسیون ممکن است گاهی پروبلماتیک را به هم بزند و چیزی را تأسیس کند که می‌توان آن را گسست معرفت‌شناختی خواند. براین‌اساس، اگرچه فوکو استفاده از مفهوم/پیستمه را خیلی قبل‌تر از اینکه حتی سخنی از پروبلماتیزاسیون و همین‌طور پروبلماتیک آلتوسر به میان آورد خاتمه داد، این مفهوم می‌توانست در پیوند بی‌واسطه با «پروبلماتیزاسیون» به کار رود، و این‌طور گفته شود که/پیستمه می‌تواند فرم‌های پروبلماتیزاسیون را مجاز بداند یا نداند؛ درعین‌حال آن فرم‌هایی که مجاز شمرده شده‌اند، شاید بانی گسست از پیستمه شوند. کالین کوپمان^{۱۱} استفاده‌ی فوکو از مفهوم پروبلماتیزاسیون را به دلوز ربط می‌دهد، گرچه کوپمان نفوذ بسیار مدید مفهوم پروبلماتیک در کارهای آلتوسر، کانگیلم و حتی هایدگر را در نظر می‌گیرد. البته وجود ربط به دلوز مرا قانع نکرده است. مفهوم پروبلماتیزاسیون دلوز، در حاشیه‌ی کارهایش

است. او بیشتر از «مسئله» می‌گوید و چند مرتبه‌ای هم در کتاب تفاوت و تکرار از عبارت وصفی «مسئله‌مندسازی»^{۱۰۲} بهره می‌برد؛ کتابی که قطعاً فوکو به آن واقف بوده است. به هر روی، طبق مدعای کوپمان، دلوز اصلاً مفهوم «پروبلماتیزاسیون» فی‌نفسه را در کارهایش ندارد. این واژه را نمی‌توان به‌طور واضح در دایره‌ی واژگان دلوز یافت. این به آن معنا نیست که مفهوم‌پردازی دلوز از «مسئله»، برای درک اقتباس فوکو از مفهوم پروبلماتیزاسیون مفید نیست، اما حد تأثیر دلوز بر فوکو، با توجه به رابطه‌ی بسیار طولانی فوکو با آلتوسر، کاهش می‌یابد.

اما مفهوم «مسئله»، تاریخ فلسفی ژرف‌تر و طولانی‌تری دارد. در واقع، دغدغه‌ی این شماره از مجله حاضر نیز توضیح همین است. ریشه‌ی مشترک هر دوی این مفاهیم یعنی پروبلماتیک و پروبلماتیزاسیون، «مسائل»^{۱۰۳} است. در واقع، آلتوسر عملاً پروبلماتیک پروبلماتیزاسیون مفهوم مسئله^{۱۰۴} را به خود مارکس و البته انگلس — که مارکسیست‌ها معمولاً به‌لحاظ نظری، بین او و مارکس تفاوتی قائل نمی‌شوند — برمی‌گرداند:

پیشنهاد دانش‌واژه‌ی «پروبلماتیک نظری» از سوی من با این توجیه همراه است که به آنچه که انگلس به ما می‌گوید (و یک مفهوم است) نام می‌بخشم. انگلس در واقع موشکافی انتقادی نظریه‌ی قدیم و تأسیس نظریه‌ی جدید را به‌طور خلاصه، عملی می‌داند که طی آن، آنچه تاکنون به‌عنوان راه‌حل ارائه شده، به مسئله تبدیل می‌شود.^{۱۰۵}

در اینجا، آلتوسر بسیار به مفهوم پروبلماتیزاسیون فوکو نزدیک می‌شود، گرچه وی هیچ دانش‌واژه‌ای هم‌ارز با آن ندارد. به‌زعم آلتوسر، یک پروبلماتیک پیرامون یک پروبلماتیزاسیون خاص سازمان‌دهی می‌شود. آلتوسر میان پروبلماتیک ناخودآگاه ایدئولوژی و پروبلماتیک خودآگاه مارکسیسم تمایز قائل شد. بنابراین مارکسیسم آلتوسری، خود را از این جهت متمایز می‌کند که به‌طرزی منحصر‌به‌فرد ماهیت ایدئولوژیک خودش را درک می‌کند. باز پروبلماتیزاسیون^{۱۰۶} انتقادی فوکو، یعنی مسئله‌مندسازی پروبلماتیزاسیون، حرکتی مشابه است. در هر دو مفهوم پروبلماتیک آلتوسر و پروبلماتیزاسیون فوکو، این ایده‌ی مشترک وجود دارد که مسئله باید چه چیزی باشد. در هر دو، تقرر نسبتی میان اندیشه و اندیشه را می‌یابیم که به‌واسطه‌اش

اندیشه می‌تواند همان‌طور که از واقعیت فاصله می‌گیرد، به فاصله‌ی نقادانه با خودش دست یابد و خودش را به‌منابهای یک ابژه‌ی واقعی، تاریخی و مادی ببیند. این نکته اشاره دارد که هم فوکو و هم آلتوسر در سطوحی به یک پروبلماتیک مشترک تعلق دارند و درگیر در پروبلماتیزاسیونی مشترک‌اند؛ ولو این‌که فوکو برخی فرضیات مسئله‌مند نشده^{۱۰۷} آلتوسر را مسئله‌مند کند.

مشخصات منبع:

Kelly, M. G. E. (2018). PROBLEMATIZING THE PROBLEMATIC: *foucault and althusser*. *Angelaki*, 23(2), 155–169.
<https://doi.org/10.1080/0969725X.2018.1451528>

^۱ این مقاله حاصل جمع‌خوانی‌ای است که حول محور مفهوم «پروبلماتیک» داشتیم. از همان دست جمع‌خوانی‌هایی که خیلی زود از رونق، شور و هیجان می‌افتد؛ برای من اما دست‌کم همین متن را به یادگار گذاشت. تصورم این است که جمع‌خوانی‌های «ما» بیشتر از اینکه میل به دوام بیابد، رانه‌ی اصلی خود را در «به هر چه زودتر به غایت رساندن و منفصل شدن از هم» می‌یابد. از راضیه شامخ‌نیا و مهدی یوسفی متشکرم که در بهبود ترجمه یاری‌بخش بودند و از امین علی‌محمدی عمیقاً سپاس‌گزارم که ضمن راهنمایی‌هایی چند در ترجمه‌ی برخی مفاهیم، در فهم بهتر بحث مرا یاری داد. بر نمط مألوف و گشاده‌رویی رایج باید بگویم که مسئول تمامی اغلاط و اشتباهات احتمالی «من» هستم. م

² Structuralism

³ Angelaki

⁴ Problem

⁵ Problematic

⁶ Problematization

^۷ اگرچه عده‌ای بر این عقیده‌اند که ترجمه‌ی مفاهیم خاص در فارسی به امکان‌ها زبانی و اندیشگانی ما می‌افزاید، اما تصور می‌کنم که هر نحوی از ترجمه‌ی برخی مفاهیم توأم با سوءتفاهم، مصادره، انحراف و ... است که خود آفاتی لاتحیی دارد؛ هرچند که برای برخی این انحراف و سوءتفاهم اساساً نوعی ضرورت فهمیده می‌شود. از سوی دیگر، نپرداختن به تلاشی در راستای ترجمه‌ی این دست از مفاهیم در فارسی نیز تا حدی سهل‌انگاری و عافیت‌طلبی و آماده‌خوری است. حال، اینکه در بحبوحه پرهیز از سوءتفاهم و مصادره و سهل‌انگاری و عافیت‌طلبی، نتیجتاً، چه تصمیمی باید گرفت، لابد حوصله‌ای دیگر می‌طلبد. اما تا آنجا که به این بحث مربوط است باید چنین بگویم: مفهوم پروبلماتیک (Problematic) در

فارسی با ترجمه‌های گوناگونی اعم از: «مسئله‌مند»، «معضله‌مند»، «موضوع‌شده» و نیز «پرسمان» ضبط شده است؛ بر همین نمط می‌توان تصور کرد که مفاهیم هم‌خانواده‌ی آن مثل پروبلماتیزاسیون (Problematization) و ... به چه شیوه‌ای ترجمه خواهند شد. با وجود این، در این ترجمه، بیشتر کوشیدم تا همان مفهوم خاص را ترجمه‌ناشده به‌کار بندم ولی در بعضی موارد به فراخور متن از ترجمه‌ی «مسئله‌مند» برای پروبلماتیک بهره برده‌ام. نکته‌ی دیگر، «Problematic» در فارسی به صورت «پرابلماتیک» هم نوشته شده ولی به جهت تداول و رایج‌بودن «پروبلماتیک» نزد اغلب پژوهشگران، در اینجا نیز از همین صورت ضبط استفاده کرده‌ام. مسئله‌مندی که در عنوان ذکر شده، ترجمه‌ی Prtoblematizing است. ترجیح من [مترجم]، در ضبط واژگان مبتنی بر تلفظ انگلیسی بود ولی دوستان در «نقد اقتصادسیاسی»، تلفظ فرانسوی را مناسب‌تر دیدند؛ برای نمونه در نگارش «پروبلماتیزاسیون» به جای «پروبلماتیزیشن». نیز، املا‌ی نام آلتوسر را به شیوه‌ی آلتوسر را بهتر دیدند.

⁸ Epistemological Break

⁹ Theoretical Formations

¹⁰ Jacques Martin

¹¹ Gaston Bachelard

¹² Mutation

¹³ «بدون نظریه تاریخ صورت‌بندی‌های نظری، در واقع، درک و تشخیص تفاوت‌های تمایزبخش و ویژه دو صورت‌بندی نظری، ناممکن بود. به گمانم به همین منظور از ژاک مارتن [ضبط به لفظ فرانسه] مفهوم «پروبلماتیک» برای نشان‌دادن یکپارچگی ویژه یک صورت‌بندی نظری و در نتیجه تخصیص این تفاوت ویژه و از گاستون باشلار مفهوم «گسست معرفت‌شناختی» را (برای اندیشیدن به جهش پروبلماتیک نظری مقارن با پی‌ریزی یک نظام علمی) وام گرفتیم». آ این بخش نقل‌شده از ترجمه جناب هومن حسین‌زاده است. تفاوت‌هایی میان ترجمه حاضر و ترجمه جناب حسین‌زاده وجود دارد. زعم بنده بر این است که این تفاوت ماحصل نحوی از قرائت آلتوسر است و شرط احتیاط دیدم در پانویس ذکر کنم تا مخاطب از ترجمه ایشان هم استفاده کند. دفاع از مارکس (۱۴۰۳)، آلتوسر لویی، ترجمه هومن حسین‌زاده، نشر دمان.

¹⁴ Cuts

¹⁵ Mutation in the problematic

¹⁶ Pour Marx

¹⁷ Macey 26

¹⁸ Patrice Maniglier

¹⁹ Applied Rationalism

²⁰ Macey

²¹ Ruptures

²² epistemological

²³ Étienne Balibar

24 original concept

25 Ben Brewster

26 Reading Capital

27 Canguilhem

28 Madness and Civilization

29 History of Madness

۳۰ کتاب «تاریخ جنون» در فارسی که خانم فاطمه ولیانی ترجمه کرده‌اند، همانطور که خود ایشان اشاره داشته‌اند، کوتاه‌شده‌ی نسخه‌ی جامع تاریخ جنون (انتشارات پلون، ۱۹۶۱) است. نسخه‌ای که خانم ولیانی به فارسی برگردانده‌اند، مؤلف در سال ۱۹۶۴ برای انتشارات پلون تنظیم کرد؛ در عین حفظ ساختمان کلی کتاب، عمدتاً شامل بخش‌هایی از آن است که به جنبه‌های جامعه‌شناختی و تاریخی موضوع می‌پردازد [یعنی همان جنون و تمدن]. در نتیجه، تاریخ جنون در فارسی اساساً ترجمه‌ی جنون و تمدن در انگلیسی است. نسخه‌ی کامل تاریخ جنون هنوز به فارسی ترجمه نشده است.

31 On the Young Marx

32 For Marx 257

33 Binswanger

34 Double Problematic

35 Naissance de la Clinique/ Birth of the Clinic

36 Causal Problematic

37 Problematic Of Essences

38 Les Mots et les choses/ The Order of Things

39 Moral Problematic Of Profit

40 L'Archeologie du savoir/ The Archaeology of Knowledge

41 the problematic of a trace

42 the problematic of the origin

43 Surveiller et punir/ Discipline and Punish

44 panoptic architecture

45 a whole problematic

46 La Volonté de savoir/ The Will to Knowledge

47 problematic of relations

48 problematic of flesh

49 L'Usage des plaisirs/ The Use of Pleasure

50 Dits et écrits

51 Althusserian *Cercle d'epistemologie*

52 Cahiers pour l'analyse

۵۳ در این‌جا اشاره‌ی نویسنده به حلقه‌ای است که در دهه‌ی شصت میلادی گرد لویی آلتوسر شکل گرفته بود. در این حلقه افرادی چون ژاک رانسیر، اتین بالیبار، پی‌یر ماسری و دومینیک لوکور و ... حضور داشتند. برای مطالعه‌ی بیشتر می‌توانید به کتاب «درس‌های آلتوسر» از رانسیر و مصاحبه‌ی اتین

بالیبار درباره‌ی نسبت سیاست، فلسفه و مارکسیسم در دهه‌ی ۱۹۶۰ فرانسه، تحت نام «دوره‌ی بحث داغ درباره فلسفه‌ی مارکسیستی».

- 54 episteme
55 Les Temps modernes
56 the last rampart of the bourgeoisie
57 French structuralism
58 Claude Levi-Strauss
59 Jacques Lacan
60 Raw and the Cooked
61 Écrits
62 Didier Eribon
63 François Dosse
64 Balibar
65 Andrew Ryder
66 discontinuity
67 Nietzsche, Freud, Marx
68 Parti communiste français – PCF
69 humanist controversy
70 G.M. Goshgarian
71 Ben Brewster
72 a theory of discontinuity without invariance
73 223; emphasis in original
74 Time
75 totality
76 Social formation
77 wholes
78 Dominique Lecourt
79 Marxist shibboleths
80 determination in the last instance
81 acceptability
82 constitutive exclusion^{۸۲}: بنابر نمط ترجمه‌ی مفهومی از کارل اشمیت می‌توان به «حذف سازنده» نیز نظر داشت. پیشنهادهایی چون مستثنی‌سازی درونی نیز پیش‌تر مطرح شده است.
83^{۸۳} نوعی طرد ساختاری بعضی چیزها مدنظر است که به‌مثابه‌ی امور غیرقابل قبول در یک گفتمان‌اند.
84 Retrospectively: قفانگرا نه
85 For Marx 66
86 «تک‌فردها»
87 Ideology and Ideological State Apparatuses
88 real
89 imaginary

⁹⁰ Dispositive

⁹¹ heterogeneous

⁹² problematization

⁹³ Daniel Defert

⁹⁴ L'Ordre du discours

⁹⁵ soixante-huitard:

در اینجا منظور افرادی است که در مه ۶۸ نقش پررنگی داشتند و فعال بودند.

⁹⁶ problematization

⁹⁷ Abnormal: Lectures at the Collège de France, 1974-1975 (Michel Foucault Lectures at the Collège de France, 4)

گراهام بروچلی نیز مترجم این اثر در زبان انگلیسی است.

⁹⁸ the History of Sexuality

⁹⁹ problematizing

¹⁰⁰ Fearless Speech

¹⁰¹ Colin Koopman

¹⁰² problematizing

¹⁰³ problems

¹⁰⁴ problematic of the problematization of the notion of the problem

¹⁰⁵ Reading Capital 154

¹⁰⁶ re-problematization

¹⁰⁷ unproblematized